

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

س: ۲۵: ۰۰

ج: دیگر خواستیم تأیید بشود چون اصحاب فتوا دادند خیلی مخالفت با اصحاب را یاد نگیرند آقایان. عوضش کردیم.

س: سوال این است که چه جوری است که اگر مثلاً در کتاب نباشد، از منفردات باشد این چقدر اهمیت دارد؟ اهمیت این روشن نشد

که چقدر در سرنوشت

ج: خب چون آن بحثی را که مرحوم شیخ دارد در کتاب سکونی است. این معلوم می شود احتمال دارد که این به هر حال قبولش ... به

هر حال انصافاً من حیث المجموع مهم ترین چیزی که در اینجا بوده، همین کتاب روایت سکونی است. بقیه اش یک مقداری شبهات داشت دیگر، خواندیم متعرض شدیم.

آن وقت چون بزرگانی مثل فرض کنید کلینی، بعد صدوق، بعد فرض کنید مرحوم شیخ مفید، شیخ طوسی و السنه مختلفه نقل کردند، محاسن برقی، شاید بشود مثلاً وثوقی پیدا کرد. البته محاسن برقی از راه نوفلی، برقی از راه نوفلی، ظاهراً بعد از آمدن نوفلی به ری باشد؛ چون سابقاً یک وقتی اشاره کردیم دیگر خیلی اینجا نخواندیم، نگفتیم. این هست احتمال دارد.

س: ۴۰: ۰۱

ج: بعضی هایش می خورد مثلاً روایت مقنعه شیخ مفید، سئل الصادق (ع) عن رجل اکتسب مالا، از این عبارت مرحوم شیخ مفید

می خورد که عبارت سکونی نیست.

عرض کردم معلوم می شود مجموعاً روایتی از امام صادق (ع) مأثوراً لامیر المومنین نقل شده، و بگوئیم اصحاب اعتماد کردند. چون

ما آن بحثی که جابریّت سند باشد، اجمالاً قبول کردیم، به این سعه ای که اینها گفتند قبول نکردیم. بگوئیم با این شواهد جابریّت پیدا

می شود. عرض کردم نکته ضعف جابریّت این است که شواهد نشان می دهد در خود کتاب مشهور چون در کتاب جعفریات نیامده، فقه

الرضا هم به آن فتوا نداده است. خب شواهد خارجی هم خیلی مؤیدش نیست. مؤید این که انسان مال مختلط به حرام دارد مقدار حرامش

.....
را کنار بگذارد تا مطمئن بشود. حالا یا احتیاط قائل هست یا برائت قائل هست، برائت از اکثر، قاعده اش آن است. این که خمسه را کنار بگذارد و این خمس جای آن مقدار را بگیرد که گاهی ممکن است خمس هم بیشتر باشد، این باید یک تعبد خاصی باشد.
عرض کنم که بحث در باره این بود که مرحوم شیخ فرمودند با پرداخت خمس اگر جوایز السلطان بگیرد، حتی کراهت هم برداشته می شود.

بعد عرض کردیم مرحوم شیخ مجموعاً به سه طائفه از روایات خمس تمسک فرمودند. یعنی آوردند نه اینکه حالا ایشان، یکی روایت مال مخلوط به حرام بعد هم اشکال کردند. انصافاً خوب اشکال هست. البته عرض کردیم کل این بحث با مرحوم شیخ که ما الان انجام می دهیم بنابر اینکه این قضیه را ما به نحو فردی نگاه نکنیم. چون این قصه گرفتن جوایز سلطان یک دفعه از این زاویه است که اصلاً سلطان و جوایزش و ماهانه اش و شهریه اش و به قول آن آقا گفته بود دهریه اش و حالا هر چه بوده شما گفتید یک آقای یک پولی داده بود گفتند آقا این تقسیم بود یا شهریه، گفت دهریه، ایشان گفت این در دهریک بار می شود. حالا دهریه و شهریه و هر چه که این آقا می خواهد بدهد، یک دفعه اشکال سر این است که اینها کلاً جایز نیست. دیگر خوب این بحثها نمی آید. خمس و این حرفها اصلاً مطرح نمی شود.

مرحوم شیخ و بعدش آن آقایانی که بعد آمدند و حتی قبل از اینها بیشتر مسئله را از زاویه فردی به اصطلاح من، زاویه فردی که بداند علم اجمالی دارد توش حرام است، یا علم تفصیلی دارد شبهه محصوره است یا غیر محصوره، از این راهها مرحوم شیخ وارد شدند. حل قصه را از این راهها دارند می کنند. مثلاً شبهه غیر محصوره باشد یا محصوره با خروج از محل ابتلاء، ایشان گفتند مع ذلک کراهت از این زاویه. این کراهت با تخمیس حل می شود به خاطر روایات تخمیس مال مختلط به حرام.

بحث سر این است. الان بحث سر این است. زاویه بحث هم اشتباه نشود. خوب خود مرحوم شیخ اشکال کردند و اشکالش هم متین است انصافاً. چون آن روایت بحث مخلوط است، اینجا اگر باشد همه اش حرام است. بله، ممکن است کسی بگوید درست است من در دستگاه سلطان هم نیستم، سلطان به من جایزه ای داده به قول قدیمی ها، یعنی پولهای بلاعوض، هدایا، به مناسبت عیدی، پولی را فرستاده، یک میلیون تومان فرستاده، بگوییم بله، این درست است پول حقوق من نیست، ماهانه من نیست، لکن به هر حال من در بیت المال حقی دارم دیگر. فرض کنید حق من در بیت المال دویست هزار تومان است. این به جای دویست هزار تومان یک میلیون تومان داده، جایزه ای که فرستاده یک میلیون. اگر این جور تصویر کردیم مال مخلوط به حرام می شود. اگر این جور تصویر شد.

طایفه ثانی روایاتی است که اصلا مال سلطان تخمیس بشود. خصوص مخلوط نیست. عرض کردم از روایاتی که ما داریم در این جهت در این جهت یکی روایت معروفی است، عرض کردم بعضی از آقایان هم فتوایشان این بود، اینهایی که در کشورهایی که غیر یعنی به حسب ظاهر، نظام، یعنی اسمش عنوان اسلام در واقع درست نیست، آنها هم راهش همین است که خمس بدهند. و ظاهرش این است که این خمس را قبل از سر سالشان بدهند. بله. این یک روایت واحد هست، آن که الان ما روایت داریم، یک روایت واحد است که از منفردات شیخ طوسی است.

این مرحوم شیخ در جلد ۶ کتاب تهذیب نقل فرمودند، عن حسن بن محبوب. ظاهرا عن حسن بن محبوب اشتباه نساخ است. ظاهرش و العلم عند الله کتاب حالا خود مرحوم شیخ طوسی چه مقدار اشتباهات داشته، یک مقدار ظاهرا دیگر به نساخ بر می گردد، بعید است به خود شیخ برگردد. عن احمد بن الحسن الی ما شاء الله ما روایت داریم در کتاب مرحوم شیخ طوسی از محمد بن احمد بن یحیی. که ما همیشه به اختصار صاحب کتاب نوادر الحکمه.

عرض کردیم اصحاب ما کتب متعددی دارند به نام نوادر، و عرض کردیم مرحوم شیخ نجاشی بعضی جاها نوادر بدون الف لام دارد، بعضی جاها با الف و لام. النوادر، نوادر. به نظرم در یک جا یا دو جا اینها را جمع کرده با هم؛ یعنی برای یک شخص دو تا عنوان آورده، هم کتاب النوادر و هم کتاب نوادر. توی ذهن من الان این طور است، آقایان اگر داشته باشند نگاه کنند، در فهرست شیخ نداریم در ذهن من نوادر بدون الف و لام نداریم. همه اش النوادر است. به نظرم آن که شمردم چهارده مورد در کتاب فهرست شیخ النوادر است. آن که من الان در ذهنم حضور ذهن دارم.

س: نوادر چند تا داریم یا یک دانه است؟ چند تا نوادر داریم؟

ج: نه افراد مختلفند دیگر. النوادر در فهرست شیخ طوسی به ذهن من چهارده تا است. نوادر بدون الف و لام در فهرست شیخ طوسی نداریم. در کتاب نجاشی داریم. و این طوری است مثلا له کتاب نوادر. عرض کردیم این کتاب نوادر در عبارات نجاشی یک موردش حالا یک خصوصیت دارد که جایش اینجا نیست. به طور کلی دو جور می شود خوانده بشود؛ له کتاب نوادر، آن وقت این نوادر اسم کتاب نیست، صفت است، عنوان صفت است. و ممکن است خوانده بشود له کتاب نوادر، چون غیر منصرف است نوادر. ممکن است دو جور خوانده بشود. لکن توی شیخ ندیدم من، الان توی ذهنم توی فهرست شیخ ندارد. نجاشی انصافا در کتاب شناسی و نکات کتابی و فهرستی خیلی بر شیخ طوسی می چربد، خیلی زیاد.

آن وقت یکی داریم، نوادر الحکمه. یکی بیشتر نیست. مال یکی از علمای اشعری قم هست، محمد بن احمد بن یحیی یا به اختصار محمد بن احمد. این کتاب مشهوری بوده است. یکی هم داریم نوادر المصنف یا نوادر المصنفین. تا آنجایی که من می دانم این هم یکی است. تا آنجایی که من حضور ذهن دارم یکی است.

حالا انشاء الله تعالی اگر فرصتی شد در آینده انشاء الله در بحث، حالا شاید هم امروز برسیم، یک روایتی است از کتاب محمد بن علی بن محبوب، آن از نوادر المصنف یا نوادر المصنفین است، آن کتاب. آنجا هم راجع به آن یک توضیحی عرض می کنیم.

به هر حال مرحوم شیخ طوسی و کلینی و صدوق تمام این مشایخ و بعد آقایان دیگر ما، فرض کنید در بغداد مرحوم شیخ مفید، همه از این کتاب نوادر الحکمه نقل کردند. این تنها کتابی است که نوادر، یعنی کس دیگر نداریم، نوادر داریم متعدد، اگر این فهرست شیخ را یک نگاهی بکنید با همین دستگاه تان ببینید نوادر بدون الف و لام دارد؟ فکر می کنم در ذهنم ندارد.

س: یک دانه دارد

ج: دارد؟

س: یک دانه

ج: یک دانه، می گویم

س: ۵۸:۰۹

ج: آن چهارده تا است، من حساب کردم چهارده تا است.

س: کتاب نوادر یک دانه

سس: نوادر بدون الف و لام در فهرست نداریم.

ج: به نظرم ندیدم من.

س: حسن بن ۱۰:۱۰

ج: مطیب حالا آن چند جا، نفهمیدیم اسم این چیست، آخرش هم ما نفهمیدیم.

س: له کتاب نوادر

ج: می گویند نیست در فهرست. این از فهرست شاید نجاشی

س: ۱۰:۲۲

ج: همین یکی؟

س: همین یکی. بقیه له نوادر است این یک مورد کتاب نوادر است.

ج: همین عنوان را از نجاشی بیاورید، همین عنوان حسن بن مطیب

حالا چیز دیگر هم خوانده شده، ضبط شده، من هنوز نمی فهمم اسم این چیست.

به هر حال تا ایشان بیاورند عرض کنم که آن وقت من توضیحاتش را چون زیاد صحبت کردم، این کتاب خیلی مشهور بوده، خوب دقت

بکنید، و کلینی، کلینی هم مستقیم ایشان را درک نکرده است.

س: نجاشی همین است له کتاب نوادر، دقیقا همین عبارت است.

ج: خب پس همان.

عرض کنم حضور با سعادتان معلوم شد از یک جایی... این کتاب را من توضیحاتش را عرض کردم محمد بن احمد، هم کلینی در

اختیارش بوده، بعد صدوق از ایشان نقل می کند، نسبتا معتابه هم هست. لکن بیش از هردویشان مرحوم شیخ طوسی نقل می کند. خیلی

روایات الان ما از نوادر الحکمه. آن وقت چون این کتابش به قول ما امروزی می گوئیم کشکول یا جنگ مثلا. یک چیزی بوده که خیلی

جمع وجور بوده، قمی ها به شوخی به آن دبه شبیب می گفتند. کتاب دیگر نداریم به این اوصاف.

شبیب گویا یک بقالی بوده، فامی، فامی کسی که بقال بوده، در قم، دبه ای داشته، پستوکی داشته به فارسی، هر چه می خواستند مثلا به

او می گفتند سیر از همان جا، یک خانه اش مال سیر، هر چه می خواستند، فلفل، زردچوبه، هر چه می خواستند از همان دبه خودش می داده،

اینها هم شوخی می کردند که این کتاب مثل همان دبه شبیب است.

علی ای حال این کتاب را قمی ها به آن دبه شبیب می گفتند. ما هم برای اینکه اشتباه با بقیه نشود، نه برای اینکه حالا چون این هم محل

کلام است که این طعن در کتاب است یا مدح کتاب است؟ به نظر من که طعن کتاب است. به هر حال بنده به هر حال به عنوان طعن به

کار نمی‌بریم، به عنوان تعریف یعنی معرف کردن در این کتاب دبه شیب، البته به طور طبیعی عرض می‌کنم، خود من هر وقت در هر کتابی، حالا یا کتب اربعه یا غیر اربعه مثل امالی شیخ مفید، تا اسم این محمد بن احمد می‌بینم بعدش توقع این را چند بار گفتم، توقع داریم که حدیث یک جایی اش یا سند یا متنا یا هر دوش خرابی داشته باشد. مرد ثقه‌ای است مرد بزرگواری است، مرد پر معلوماتی است، اما دقیق نیست. مشکل این است. یعنی نه اینکه اسمش را بگذاریم تساهل. مبنایش این جوری است دیگر. خیلی آن دقت لازم را ندارد. نه اینکه به اصطلاح مثلاً کار بدی انجام، تصورش در حدیث حدودش این است. خیلی هستند در همین حوزه‌ها حدیث شناسی نمی‌کنند، یا سند یا متن را دقت نمی‌کنند، کج و ماوج می‌خوانند. به هر حال این هست، این چیز تازه‌ای نیست دیگر.

به هر حال خود قمیین کان لا یبالی عمن روا، خیلی اهل مبالغات نبود و لذا معاصر مرحوم کلینی قدس الله سره ابن الولید، این مطلب را از کلینی ما نشنیدیم، اما ابن الولید دارد که از این کتاب دبه شیب به قول حالا خود قمی‌ها مواردی را استثناء کرده بود. راجع به استثناء ایشان و کاری که کرده و نکات فنی و عدم استثناء صحبت‌های زیادی هست که انشاء الله اگر خداوند توفیق داد، در محل خودش متعرض می‌شویم. و این استثناء با اینکه معاصر کلینی است چون بعضی از این مواردی که مرحوم ابن ولید استثناء کرده، بالفعل در کافی هست دیگر. حالا نمی‌دانیم چرا دو تا ذوق بودند. من چون کرارا توضیح دادم عرض کردم یک مسائلی را بنده اینجا عرض می‌کنم نه از مشایخ شنیدیم و نه در کتابی دیدیم، اینها با مراجعات مستقیم خودم است؛ یعنی نه اینکه از کسی... احساس ما این است که در اول قرن چهارم این دو بزرگوار دست به یک تقیح و پالایش حدیث شیعه زدند. یکی کلینی قدس الله سره، و یکی مرحوم ابن الولید. فقط فرقی این است که ابن الولید یک کتاب شناس بزرگی هم هست. شأن بسیار بزرگی، فهرستی هم داشته خودش. کتاب شناس هست، البته فهرست را فعلاً من مجازاً اطلاق می‌کنم؛ چون عرض کردیم ایشان یک اجازه بسیار طولانی به ابن ابی جید قمی که ایشان هم از اشاعره قم است، ایشان را نمی‌شناسیم فعلاً هیچ آشنایی از ایشان نداریم. یک اجازه‌ای داده، این اجازه را مرحوم نجاشی در کتاب فهرست، دوجا اسم برده، یک جا در شرح حال خود ابن الولید نوشته اجازه، تعبیر به اجازه کرده، یک جا در شرح حال اسماعیل بن جابر جعفری تعبیر کرده فهرست ابن الولید. هنوز هم نمی‌دانم حالا این فهرست... احتمال هم دارد شاید در تصور مرحوم نجاشی یا قدمای اصحاب، فهرست با اجازه فرقی نداشتند. این هم احتمالش هست دیگر حالا خیلی به خودمان اصرار نکنیم.

خود من بین این دو تا را قائل هستم به فرق. حالا ممکن آنها قائل خود مرحوم مولف قائل به فرق نبوده است.

ما عرض کردیم طرق شخص به کتب نه به روایات، طرق شخص به کتب اگر به مخاطب خاص باشد اجازه است. اگر به مخاطب خاص نباشد تألیف باشد فهرست است. این فرقی است که من گذاشتم. به ذهن من این فرق، فرق خوبی است. اما چرا از شیء واحد که مرحوم ابن الولید نوشته، آدرسش هم را عرض کردیم مرحوم نجاشی مولف واحد در شرح حال خود ابن الولید تعبیر به اجازه کرده، که به ابن ابی جید اجازه داده است. عرض کردیم ابن ابی جید را هم ما الان درست نمی شناسیم. یا معمر بوده، یا جزو اعیان قم بوده است. جزو اعیان و متشخصین بوده است. چون حدود ۶۵ سال بعد از اجازه بعد از فوت ابن الولید ایشان به بغداد آمده و اجازه را به مرحوم شیخ طوسی و نجاشی داده است. یا باید معمر باشد یا مثلاً محترم بوده، چون وقتی کسی از آقازاده‌ها بوده، محترم بوده، این رسم بوده، حتی پدرش یا جدش، می بردش منزل مثلاً یک عالم بزرگی که مثلاً نود سال عمرش است، یک اجازه برای این بچه یک ساله می گرفته یا دو ساله. همین فهرست ابو غالب زراری، این خطابی است به بچه خودش، نوه خودش. دو ساله بوده بچه اش. و اجازه داده کتب فلان من دارم این کتب را می توانی نقل کنی.

عرض کردم این یک متعارفی بوده که اعیان یا شخصیت‌ها شاید هم حالا یک کسی از بچگی، مرحوم نجاشی درباره ابوالمفضل نوشته، سمعت منه شیء الكثير، ولكن از او نقل نمی کنم. عمر مرحوم نجاشی در وقت فوت ابوالمفضل سیزده سال بوده است. البته پدر نجاشی جزو مشایخ معروف بغداد است، اصلاً شیخ الشیعه فی بغداد بوده است.

علی ای حال این نکته را خوب دقت بفرمایید، ابن ابی جید یا باید معمر باشد یا جزو اعیان باشد. چون مسلم وفات ابن الولید ۳۴۳ است ظاهراً، و آمدن شیخ طوسی به بغداد ۴۰۸ است. ایشان به بغداد آمده و این را به این دو نفر داده است. و خیلی هم مهم است. انصافاً کتاب بسیار مهمی است. فقط عرض کردم آنچه که الان ما فعلاً داریم در مجال روایات ما الان بیشتر پیش ما تنقیح کلینی موجود است. چون ایشان بغداد آمدند بعد از آمدن ایشان به بغداد، حالا واقعا هم رابطه‌ای بوده یا نبوده، آن را هم نمی دانیم. بعد از فوت ایشان به پنج سال، یعنی این فاصله زمانی در تاریخ خیلی کم است، شیعه به بغداد مسلط شدند. همین شیعه‌های آل بویه به اصطلاح. شیعه‌های آل بویه به بغداد مسلط شدند، احتمالاً هم زیدی بودند، چون شمالی بودند احتمالاً زیدی بودند.

یعنی مرحوم کلینی اگر ۳۲۹ وفات ایشان باشد، ۳۳۴ آل بویه به بغداد مسلط می شوند. طبعاً با تسلط شیعه به بغداد امکان نشر علم در بغداد فراوان می شود و طبیعتاً بزرگان مذهب ما مثل مرحوم شیخ مفید، سید مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی، حتی عده‌ای از قم می آیند به بغداد مثل ابن قولویه مثل ابن داود، اینها بزرگان، ابن قولویه که خب صاحب کامل الزیارات، اینها بسیار مردمان اینها هم ساکن قم بودند.

با ترویج تشیع در بغداد رو به بغداد می آورند و انصافاً هم من کرارا عرض کردم بالای نود درصد، بالای نود درصد از مجموعه معارفی که ما الان در حوزه داریم، همین لحظه‌ای من خدمتتان هستم، مربوط به این مکتب بغداد است. بالای نود درصد. و طبیعتاً بخش اعظمش چون باز نود درصدش تابع حدیث است، این نود درصد تابع حدیثش شاید مثلاً ۷۵ درصد تا ۸۰ درصدش تابع کلینی است. چون ایشان هم در اصول دارد، هم در فروع دارد، مجموعه ایشان هم در اصول است و هم در فروع، لذا مجموعاً کتاب کلینی حالا واقعا عنایت بقیة الله (ع) بوده، خود ایشان خبر داشته، ایشان البته ما آمدن ایشان را دقیقاً به بغداد نمی دانیم، لکن باید در حدود ۳۲۲ - ۲۳ - ۲۱ باید همین حدودها باشد، دقیقاً نمی دانیم چند است، ایشان کی به بغداد آمده است. به هر حال با یک فاصله خیلی کم اوضاع بغداد به نفع شیعه عوض می شود. و با این تغییر اوضاع به نفع شیعه کتاب کلینی تأثیرگذار می شود در مکتب بغداد، و آن مکتب که من اصطلاحاً اسمش را مکتب دوم بغداد می گذارم، چون مکتب اول از آمدن مثل هشام و هشام بن حکم و سالم و ابن ابی عمیر و یونس و اینها به بغداد، بعد از زمان موسی بن جعفر (ع) سال ۱۵۰. این مکتب اول این هم خیلی مکتب غنی است انصافاً. لکن مکتب دوم در جمع بندی و نتیجه گیری نهایی در تفکرات شیعی تأثیر فوق العاده زیادی دارد.

و لذا خوب دقت بکنید چون یک بحثی است مطرح می شود که بخواهد مناقشاتی بشود، ببینید راجع به این مکتب دوم بغداد یک مناقشات جزئی می شود کرد. مثلاً فرض کنید شیخ که در مکتب دوم بغداد بوده، گفته فلانی ثقة است، بگوییم نه ثقة نیست. فرض کنید سماعة بن مهران را گفته واقفی است، می گوییم نه واقفی نیست. مثلاً تکه تکه یا در فلان فرع فقهی، یا همین جا این روایت را آورده، بگوییم این روایت را قبول نمی کنیم یا در فلان فرع فقهی مطلبی گفته بگوییم قبول نمی کنیم. ببینید تا حالا آنچه که شده مناقشه با مکتب بغداد این جوری است.

اما اگر بخواهیم الان یک نظر کلی بکنیم این مجموعه هزار ساله را رویش کار بکنیم، خوب دقت بکنید. از زمان شیخ تا حالا هزار سال شده دیگر. این مجموعه هزار ساله را کار بکنیم، آنچه که تا حالا، من چون این کمتر اینها گفته شده، من بگوییم که بعد از این بدانید چه کار می خواهد بشود، آنچه که شده جزئی است، اگر بخواهد کلی باشد، باید در همه اینها صاحب نظر بشویم. متوجه می شوید چه می خواهم بگویم؟ یعنی رجال شیخ باید تنقیح کلی بشود، فهرست ایشان بشود، تفسیر ایشان هم بشود، کلام ایشان بشود، فرض کنید فقه مآثور ایشان بشود، فقه تفریعی ایشان بشود، فقه مقارن به قول عربها فعلاً مقارن می گویند، ایرانی ها تطبیقی، فقه تطبیقی ایشان، کتاب خلاف بشود، عربها مقارن می گویند که صحیحش هم مقارن است. فقه مقارن ایشان بشود، اصول ایشان باید بشود. آنچه که تا حالا شده ممکن است مناقشاتی شده، اما همه جزئی است.

.....

شیخ اضافه بر این مطالب با یک هنر خاصی یک مکتب متکاملی درست کرده، که توش رجال هست، فهرست هست، حدیث هست، دقت کردید؟ این که تکه تکه اشکال بکند این هم خوب است اما لذا این کار، کار بسیار سنگینی است یعنی یک کاری است که یک چیز هزار ساله پیدا شده، و عمده هنر شیخ، و این ماند. انصافا من عرض کردم یکی از آقایان نقل می کرد از قول آقای خویی می فرمود اگر ما مذهب شیعه را مذهب شیخ طوسی بگیریم، بعید نیست. راست است این مطلب ایشان دقیق است، خیلی دقیق است. انصافا درست است.

س: شیخ الطائفه

ج: شیخ الطائفه هم به ایشان گفتند. البته به شیخ مفید هم شیخ الطائفه گفتند عده ای گفتند اما خب ایشان واقعا در این حوزه معرفتی حوزوی ما، معارف حوزوی ما که این فنونی که الان، چون ایشان در تمام اینها هم تألیف دارد. و کل اینها را من توضیح دادم همه اش در ظرف ۴۱ سال بوده، سال ۴۰۸ ایشان وارد بغداد شدند، ۴۴۹ حالا می گویم ۵۰، چون آخر ۴۹ مثل ذی حجه مثل این ایام ما، ۴۴۹ ایشان از بغداد خارج شدند، که معروف شده به سال ۴۵۰. از بغداد خارج شدند، کلا ۴۱ سال. چون در نجف که حدود ده یازده سال نجف بودند، تألیفی ندارند، همین امالی را در نجف، آن هم می نشستند روی منبر همین کتابهای حدیث که داشتند می خواندند، بقیه می نوشتند. کاری نکردند، کار علمی شیخ نکردند، آن شیخی که این همه آثار علمی در بغداد درست کرده در نجف فوق العاده آثار ایشان ضعیف است.

اجازات چرا هست، عده ای از اجازات شیخ مال نجف است. اجازات شیخ نجف است. لکن مثلا فرض کنید همین کتاب تهذیب اغلاط زیاد دارد انصافا، یعنی اغلاطی که حالا ما می گویم اغلاط، بعضی هایش اصلا واقعا غلط نیست، شیخ لا اقل اینها را تصحیح می کرد خیلی مهم بود. ظاهرا به این کار هم نرسیده است یا هموم و غموم ایشان زیاد بوده، خب البته واقعا این طور بود دیگر؛ چون عظمت شیعه با خروج شیخ در حقیقت وجود شیعه در بغداد به هم پیچید، البته قل از خروج شیخ هم در بغداد مشکلات فراوانی برای شیعه ایجاد کرده بودند مخصوصا که سه سال قبل از خروج ایشان حنابله شبیه این وهابی های زمان ما ۱۵:۲۴ اینها حمله کردند به مرقد حضرت موسی بن جعفر (ع) حرم ایشان، و اضافه بر اینکه قبر و سنگ قبر و ضریح را همه شکاندند، حتی بلانسیبت یک مقدار هم جسارت کردند، سال ۴۴۷.

عرض کنم که این به اصطلاح یک نوع حالت به اصطلاح اینطوری بود، بعد هم که خب چون به اصطلاح سلاجقه آمدند به بغداد اینها ترک‌های خوارزم و ماوراء النهر بودند، سنی‌های متعصب هم بودند، دیگر کل وجود شیعه را در بغداد به هم پیچیدند. چون دعوای با مصر هم بود، مصر هم به عنوان شیعه حساب می‌کردند با اینکه اسماعیلی بودند. دیگر حالا شرحی دارد که یک وقت دیگر باید توضیح بدهیم. غرض آمدن شیخ به نجف در حقیقت یک نوع به اصطلاح بدبختی و نکبت عمومی برای شیعه در بغداد بود. نه اینکه حالا برای خصوص شیخ باشد. این که درباره نجاشی هم نوشتند مطارآباد سال ۴۵۰ ظاهرآ نجاشی هم مطارآباد رفته ظاهراً، ما معلوماتی از این جهت نداریم. خوب دقت کنید؛ چون در وفات نجاشی اختلاف هست، ما معلومات... این را علامه دویست سال بعد علامه نوشته، مطیرآباد مطارآباد، ایشان در ۴۵۰ آنجا فوت کرد. معلوم می‌شود شیخ به نجف رفته بود، نجف هم می‌دانید بارگاه بود، مثل مسجد جمکران سابق، اصلاً دور و برش هیچی نبود، چون نزدیکش کوفه بود، ده کیلومتری آن کوفه بود. آن طرفش هم حیره بود، هجده کیلومتری، نجف فقط حرم بود. و مردم ایام زیارتی می‌آمدند مثل همی دستفروش‌ها مثلاً خیمه‌ای چادری می‌زدند می‌رفتند.

شیخ اولین کسی بود که شهر نجف را شهر کرد. با آمدن شیخ نجف شهر شد. بحث حوزه نیست، می‌گویند حوزه هزار سال است. نجف حوزویش و شهریش با هم است. و الا شهر نبود به خاطر کوفه، شهر کوفه بود یا حیره بود.

علی‌ای حال و این کتاب را مرحوم شیخ متأسفانه تصحیح نکرده، کتاب تهذیب را، البته عرض کردیم اغلاط تهذیب یک مقدارش قطعاً به نسخ بر می‌گردد، چون نسخه‌های مختلف دارد. همین که الان در کتاب تهذیب حسن بن محبوب آمده، اصلاً حسن بن محبوب مال این طبقه نیست.

س: اختیار الرجالش هم همین طور است

ج: اختیار الرجال چون کار چیز بوده، مرحوم کشی بوده، به تعبیر نجاشی له کتاب کبیر الا انه کثیر الاغلاط. ایشان اختیار رجال را هم اسم بردم امالی، اختیار الرجال هم کار نجف ایشان است. متأسفانه اصلاً ما نمی‌دانیم ایشان با کتاب کشی چه کار کرده؟ اصلاً ما نمی‌دانیم دقیقاً، چیزهایی گفته شده نه اینکه من نخواندم، دیدم، اما همه‌اش ظاهراً حدس است. هر کسی از ظن خود شد یار من، چیز دقیق علمی نداریم که حتی این کتاب کشی که الان چاپ شده مقدمه ندارد دیگر. این که الان چاپ شده، همین چاپ معروف که الان خدا رحمت کند آقای مصطفوی چاپ کردند، مقدمه‌اش را که در نجف نوشته، این را مرحوم سید بن طاووس آورده است. که اگر سید بن طاووس نبود

ما آن مقدمه را هم خبر نداشتیم. مرحوم سید بن طاووس مقدمه کشی را نقل می‌کند، اختیار الرجال را نقل می‌کند، آنجا می‌گوید که در نجف، تدوین کرده، آن هم مال سالهای ۴۵۰ به بعد است، مال ۴۵۶ یا ...

عرض کردم در نجف کاملاً محسوس است شیخ مهموم و مغموم است و راست هم هست. این بدبختی هایی که برای شیعه در زمان پیدا شده گرفتاری‌ها، حق شیخ قدس الله نفسه،

به هر حال ظاهراً واضح است که کتاب، محمد بن احمد است. و راجع به این کتاب و راجع به خصوصیاتش و اینها زیاد صحبت کردیم دیگر نمی‌خواهد الان دیگر صحبت کنیم، این مقدار هم که صحبت کردیم امروز زیاد بود. و ایشان مرحوم شیخ طوسی خوب دقت کنید، مقدار زیادی از روایات محمد بن احمد را آورده که دو بزرگوار قبل از ایشان نیاوردند.

و من کرارا عرض کردم کتاب کافی و کتاب من لا یحضر هر دو گزینشی هستند، اشتباه نشود. یعنی روایاتی را انتخاب کردند که حجت می‌دانستند. اصطلاح امروز می‌گویند گزینشی. کتاب تهذیب گزینشی نیست. استبصار هم گزینشی نیست. نه تهذیب گزینشی است، همین جور آورده. استبصار هم که کوچک‌تر از تهذیب است، خصوص روایات متعارض را آورده، اگر لذا هم چهار جلد است، در همان اصل نسخه شیخ هم چهار جلد در مقابل تهذیب که ده جلد است. این که تهذیب دو برابر و نیم استبصار است، چون استبصار اختصاص دارد به روایات متعارض. اگر در ابوابی روایات متعارض نیست، دیگر در استبصار ایشان نیاورده است.

به هر حال آن وقت بعدها خب کتاب تهذیب به لحاظ جامعیت از کافی اجمع است دیگر از کافی از فقیه. داریم ما احادیث نسبتاً بالا هم هست که در فقیه باشد و در کتاب تهذیب نباشد. در کافی هم داریم که هست، در کتاب تهذیب نیست. زیاد نیست، ظاهراً از قلم شیخ افتاده است. ظاهراً، فکر نمی‌کنم شیخ نظر داشته نیاورد، از قلمش افتاده است.

عکسش هم هست، چهار مورد است، سه چهار مورد است. ایشان در کتاب تهذیب می‌گوید محمد بن یعقوب، ابتدا به اسم ایشان می‌کند، در کافی نیست. دیگر حالا یک جای دیگرش خرابی دارد، یک نسخه کافی ایشان حتماً مشکل داشته با نسخه ما، یا نسخه ما یا نسخه ایشان. یکی دو مورد ما داریم که ایشان از کلینی نقل می‌کند که در کافی نیست. اما مواردی، البته تا آنجایی که من دیدم، روایاتی داریم که به درد فقه هم می‌خورد، اصول هم می‌خورد، در کافی در ابواب اصول یا در روضه آمده، شیخ اینها را هم نقل نمی‌کند. روایات کلیدی هم هست. روایتی را که کلینی در اصول آورده یا در روضه، شیخ نقل نمی‌کند، فکر می‌کنم مراجعه نکرده است. احتمال اینکه پیشش نبوده خیلی بعید است. خیلی بعید می‌دانم.

به هر حال به ذهنش نیامده، مراجعه نکرده، داریم، احادیث معتبری هم هست، یعنی احادیث مهمی هم هست، خیلی کارگشا است، متأسفانه شیخ نیاورده با اینکه در کتاب کافی هست. لکن در اصول کافی است نه در فروع کافی.

به هر حال این حدیث را منفرداً آورده است. عرض کردم چند بار عرض کردم اولین کسی که در علمای شیعه متنبه شد که تهذیب مشکلات دارد، چه سند، چه متن، مرحوم شهید ثانی است در رایه. مثلاً علامه در مختلف، عرض کردم کرارا اولین کسی که حدیث را تقیین کرد علامه است. هم به نحو کبرای کلی که گفت حدیث یا صحیح است یا حسن است یا ضعیف است موثق است، این را علامه انجام داد، هم

س: کمر شیعه را شکست

ج: حالا به قول آن آقا

و هم به نحو تطبیق. هم به نحو کلی. خب در اینکه مثلاً حدیث صحیح این مقدار قبول صحیح یا موثق عقلایی هم هست که نمی شود گفت. نمی شود احادیث را همین جور با همدیگر قر و قاطی رها کرد. انصافاً نه کار به نظر ما البته انصافاً آن راهی هم که علامه رفته به نظر ما درست نیست، نه اینکه باطل است، جواب نمی دهد. علامه کارش در قرن هشتم است، حدیث شیعه تدوینش قرن چهارم است پنجم است، کارها تمام شده بود. آن راه ایشان جواب نمی داد خواهی نخواهی جواب نمی داد.

س: اگر روش علامه را پیش بگیریم باید نه هزار روایت را در کافی

ج: شاید هم بیشتر

علی ای حال جواب نمی دهد، راه علامه. و درست هم نیست نه اینکه حالا جواب نمی دهد. انصافاً چون ما کرارا عرض کردیم هم خود اهل بیت (ع) در درجه اول و هم علمای ما خیلی زحمت بیشتر کشیدند. آن زحمت در این اصطلاحات علامه نمی گنجد. اوسع از آن است. اما عکس العمل هایی که به کار علامه شد، مثلاً فرض کنید شهید ثانی جابریّت و کاسریت را، بد نیست این هم خوب است انصافاً. مثلاً اگر ما با کتاب علامه جلو می رفتیم بیست درصد احادیث را می گرفت. خب این ظلم است، به اهل بیت (ع) ظلم است، به روایات اهل بیت (ع) ظلم است، به تاریخ ظلم است اصلاً این. درست نیست انصافاً. ما مقلد علامه نیستیم مقلد غیر ایشان هم نیستیم، اما این درست نیست. حدیث اهل بیت (ع) شأنش از این اوسع است.

با جابریّت و کاسریت عرض کردم ده پانزده درصد اضافه می شد، می شد چهل درصد. فرض کنید، سی و پنج یا چهل درصد. باز هم هنوز جواب نمی داد، مشکل داشت.

س: ۳۲:۳۴

ج: الان ایشان اولین کسی هستند دیگر، ایشان در مختلف می گوید روا الشیخ فی الصحيح، روا الشیخ فی الموثق، روا الشیخ فی الحسن، روا الصدوق فی الصحيح. ما قبل از علامه نداریم کسی این کار را کرده باشد. اولین کسی که این...

پس یک، تأسیس اصل، اساس را علامه گذاشت. دو، تطبیقش در فقه علامه گذاشت. من در مختلف چون تطبیق کردم کار کردم رویش، هر چه هم نقل می کند از مختلف است. این هم جزو عجایب کار ایشان است. از فقیه هم نقل می کند از تهذیب هم نقل می کند، از کافی نقل نمی کند. لذا گاهی ممکن است حتی یک حدیث را بگوید این حدیث ضعیف است لکن در کافی به سند صحیح موجود است، همان حدیث. اینها را هم ایشان مقابله نکرده است. این در سال قرن هشتم. در قرن دهم مرحوم شهید ثانی اولین کسی است از فقهای ما که مقابله متون کرده است. دیر است، اینها البته انصافا دیر است؛ یعنی از نظر علمی اما خب اینها حجت پیششان تمام بود. اما انصافا از نظر علمی دیر است. متونی که در قرن سوم، دوم نوشته شده، در قرن دهم تازه بیایند با هم مقابله اش بکنند. مرحوم شهید ثانی آنجا می گوید در درایه که شیخ زیاد اختلاف دارد.

س: استاد منابع حدیثی ما که موجود بوده، الان در اصطلاح ۳۳:۵۲ چه ضرری می زند؟

ج: خب فتوا دادند به حدیث ضعیف فتوا دادند.

س: یعنی شهرتی که ایجاد شده بعدش مثلا

ج: بله. آن وقت، نه قبل از علامه است شهرت قدما، اینجا مراد از شهرت جابر قدمایی است.

یک شهرت متأخرین است آن شهرت فتوایی است. این شهرت عملی است، شهرت عملی قدمایی. غیر از باز حجیت فتاوی قدماست.

این غیر از آن است. دقت فرمودید؟

عرض کردیم یک عکس العمل تند، این هم بد نبود انصافا، این جابریّت و کاسریت هم بد نبود. حرفی نبود که خیلی نامربوط باشد.

ظواهر محقق حلی هم همین است. محقق این راه را قبول دارد ولو قبل از علامه است. یعنی دقیقا کلام ناظر به علامه نیست اما انصافا

اجمالاً در کلام محقق هم هست. لکن عرض کردیم بعد از مثلاً ایشان قرن فرض کنید هشتم، قرن یازدهم یک دفعه اخباری‌ها آن طرف افتادند، گفتند کل احادیث صحیح است، همه را قبول بکنیم.

هم این را نمی‌شود قبول کرد، هم آن را نمی‌شود قبول کرد. افراط جواب تفریط نیست. نه این قابل قبول است نه آن.

به هر حال من دیگر وارد بحث نشوم، چون اینها را چند دفعه گفتیم. چون من زیاد اینها را تکرار می‌کنم چون واقعا برایتان خیلی موثر است برای نتیجه‌گیری نهایی مطلب.

عرض کردیم کرارا و مرارا اولین بار مرحوم شهید ثانی، یواش یواش پسر ایشان در منتقى الجمان که متأسفانه هم کتابش ناقص است تا اوایل بحث حج است و هم احادیث حسنه و صحیحه را دارد. موثق و ضعیف را ندارد. ای کاش ایشان این منتقى الجمان را همان مقدار هم که نوشته کامل می‌نوشت. همان مقداری که نوشته از طهارت تا اوایل حج است، ناقص نوشته، یعنی همه احادیث تهذیب را مقارنه نکرده است. چرا من می‌گویم ای کاش، چون ایشان نسخه تهذیب به خط شیخ پیشش بود. نسخه‌ای که بعدها دیگر موجود نیست. پیش پدر ایشان بود، شهید ثانی، که شهید ثانی دارد که نسخه را بوسیدم خط شیخ را. این نسخه در اختیار مرحوم صاحب معالم بوده است. نسخه خود شیخ.

س: تهذیب؟

ج: تهذیب

و لذا مقارنه می‌کند. مقارنه‌اش خیلی خوب است. با کافی مقارنه می‌کند، سنداً متناً، لکن متأسفانه دو طایفه از روایات را نمی‌آورد؛ یکی ضعیف، یکی هم موثق. ایشان منتقى الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان. دو طایفه است از این چهارتا دو تا را می‌آورد، صحیح و حسن.

س: چرا دو تا را می‌آورد؟

ج: دیگر حالا عقیده‌اش ذوقش این طور بوده که این دو تا را آورده است.

س: یعنی مبنای رجالی و اینها داشته

ج: بله دیگر، خود علامه هم همین طور است. به حدیث حسن عمل می‌کند.

اینها عده‌ای بودند به موثق، چون می‌گفتند موثق مثلاً واقفی فطحی نقل کرده، اینها مصداق بارز فاسقند، ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا، اینهایی که ائمه(ع) را قبول ندارند، مصداق بارز، و لذا موثقات را نیاوردند.

یک، موثقات و ضعاف را نیاورده، دو، اصولاً عمرش وفا نکرد. تا اوایل حج. بقیه‌اش را ایشان ندارد، این دو جلد یا سه جلد، در یک چاپ سه جلد، در یک چاپ

علی ای حال ایشان آورده که خیلی موفق است. بعد از ایشان مرحوم صاحب وسائل متأسفانه خیلی دقت نمی‌کند. بعد از ایشان مرحوم صاحب حدائق خیلی تند می‌شود به شیخ. که خیلی این کتاب شیخ خرابی دارد. و تند می‌شود و مرحوم سید هاشم بحرانی قدس الله نفسه کتابی دارد، تذکرة العریب، تنبیه العریب و تذکرة اللیب که در کتاب تهذیب اغلاط کثیره‌ای که لا تحصی وجود دارد که مرحوم آشیش حسن ۳۷:۲۸ این کتاب چاپ شده، تازگی چاپ شده، تا حالا نسخش مخطوط بود. انتخاب السید. انتخاب الجید معذرت می‌خواهم. کتاب بدی نیست، خیلی ایشان اهل رجال و حدیث نیست، بد نیست. و متأسفانه باید وقتی هم چاپ میشد، بهتر چاپ می‌شد. انتخاب الجید من تنبیہات السید، اسم کتاب این است. آن کتاب خیلی مفصل است کتاب، خیلی آن اغلاط دارد. به این درجه نیست اغلاط شیخ. اینهایی که اینها نوشتند نه، هم صادق حدائق انصافاً ظلم کرده در حق شیخ، هم این آقای سید هاشم بحرانی. به این درجه‌ای که اینها نوشتند نیست. به این تندی نیست. اما به هر حال هست. یک مقداری از این اشتباهات مال نساخ است اصلاً.

س: ایراد سید هاشم به تهذیب است یا همه کتاب‌هایش؟

ج: تهذیب، اغلاط، شاید استبصار هم باشد الان در ذهنم نیست، این لحظه نسبت نمی‌دهم، دیدم اما نسبت نمی‌توانم بدهم، می‌ترسم. علی ای حال با این مقدماتی که عرض کردم این کتاب روایت را به اسم حسن بن محبوب آورده است. حسن بن محبوب غلط است، محمد بن احمد است. حالا چطور، این حتماً مال نساخ است. عن احمد بن الحسن دیگر بحث را یواش یواش جمع بکنیم. این ابن فضال پسر است. عرض کردیم ابن فضال پدر حسن است، حسن بن علی، بسیار شخصیت بزرگی است. خیلی فوق العاده است جهات تقوا و زهد و ورع و اینها چیزهای عجیبی از او نقل می‌شود. حتی گفته شده که ایشان فطحی نیست، برگشته و بیخود به اسم فطحی، حالا به هر حال ایشان به عنوان فطحی‌ها ایشان است.

سه تا پسر دارد، هر سه فطحی هستند. احمد هست، و محمد و علی. علی از همه شان اشهر است. فوق العاده است. ایشان فطحی هست. عن عمر بن سعید مدائنی، البته احمد بن الحسن کوفی است، فطحی کوفی است. عمر بن سعید فطحی مدائنی است. عن مسعدة بن صدقه ایشان هم مدائنی است و فطحی. و عمار، ایشان هم مدائنی است و فطحی.

پس حدیث عرض کردیم کرارا مرحوم صاحب وافی، اگر حدیث این جوری باشد، این طور می گوید. می گوید محمد بن احمد عن الفطحیه عن ابی عبدالله. دیگر این هر چهار تایشان پشت سر هم ردیف فطحی هستند، می گوید عن الفطحی عن ابی عبدالله. اولی کوفی است، سه تای دیگر اضافه بر فطحی بودن مدائنی هم هستند. و هر چهار تا هم توثیق شدند. و لذا حدیث معروف است به موثق. و دیگر حالا من یک نکته ای را امروز عرض بکنم.

یکی از چیزهایی که برای ما همیشه سوال، یعنی اینجا یک ابهام ندارد که کتاب عمار یکی از کتابهای اساسی فطحی ها است. مثل توضیح المسائل است مثلاً. خیلی اساسی است در فقه فطحیه. این جای بحث ندارد. لکن آنچه که برای ما الان تعجب است، در آن روایت معروفی که به امام عسکری (ع) هست، سئله عن کتب بنی فضال، و قلنا بیوتنا منها ملاء. نمی دانم چرا کتاب عمار را اسم نبرده؟ فکر می کنم در خانه شیعه نبوده شاید. خوب دقت کردید؟ چون من بناست یک چیزهایی را اینجا بگویم که نگفتند. و مطالبی را که من عرض می کنم نتیجه گیری الان نمی توانم بکنم، فقط طرح مسئله می کنم. یا واقعا کتاب ارزش نداشته، یا کتاب پیش شیعه موجود نبوده در خانه ها. و الا می گوید قلنا بیوتنا منها ملاء، خانه های ما پر از کتب بنی فضال است. اگر به لحاظ فطحی بودن درست است، بنی فضال رأس فطحی، بزرگترین فطحی ها بنی فضال هستند. از اینها بزرگتر ما نداریم. اما این که چرا اسم کتاب عمار برده نشده خیلی عجیب است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین